

شرق

روزنامه

جهان

دوازده ت‌برای تغییر جهان بدون تسخیر قدرت	صفحه ۱۰
فاشیسم شرقی	صفحه ۱۱
گسست یا مشارکت؟	صفحه ۱۲

نگاه
راه‌حل سوم کجاست؟

دکتر حسن حنفی استاد فلسفه دانشگاه قاهره

از زمان شروع جنبش‌های موسوم به بهار عربی در سال ۲۰۱۱ با کمی قبل از آن، اعراب بین دو راه‌حل مانده بودند: یا استبداد یا ازهم‌گسیختگی ! کوبی یکپارچگی کشور یا ملت جز از طریق استبداد ممکن نیست. آنچه در عراق، سوریه، لیبی و یمن اتفاق افتاد، همین را ثابت می‌کند. سقوط نظام‌های استبدادی منجر به تجزیه نژادی، مذهبی و قومی کشورها شد. سؤال اکنون این است که آیا راه‌حل سومی نیز وجود دارد؟

راه‌حل نخست، همان استبداد است که خارج از هرگونه منطقی به صورت یک رهبر بلامنازع ظاهر می‌شود. شعارهایی برای او داده می‌شود که کوبی عمری ابدی دارد. آن رهبر نیز به خود القاب عجیب‌وغریبی می‌دهد مثل قهرمان چه و چه. اموال کشور را بین روشنفکران و اصحاب رسانه‌ها توزیع می‌کند تا قلم‌هایشان را به تملک خود درآورد. وقتی انقلابی شروع می‌شود بلافاصله سقوط کرده و رهبران یادشده یا کشته می‌شوند یا به کشورهای دیگر می‌گریزند. گاه نیز یک قدرت قدرتمند خارجی با دلیل یا بدون دلیل می‌آید و به این کشور حمله و نظام حاکم بر آن را سرنگون می‌کند. با رفتن هر یک از اینها [دیکتاتورها] کشور دچار جنگ داخلی می‌شود و بعد ابرقدرت‌ها دخالت می‌کنند و بعد سال‌ها طول می‌کشد تا سرنوشتشان تعیین شود.

راه‌حل دوم، تجزیه و ازهم‌پاشیدگی و ارجاع به توافق‌نامه «سایکس- پیکو» و تلاش برای تعیین یک وضعیت جدید است.

بعد از سقوط دولت عثمانی، نیروهای استکباری و استعماری در



تقسیم خاورمیانه به دولت‌های کوچک لحظه‌ای تردید نکردند. آنها کشورهایی را براساس تاریخ، جغرافیا یا ساکنانشان به وجود آوردند. استعمار بر ابعاد مختلف میهن عربی مسلط شد. مراکش، الجزایر، تونس و شام تحت استعمار فرانسه درآمد. لیبی تحت استعمار ایتالیا، مصر، عراق، یمن و اردن تحت استعمار بریتانیا. سپس این کشورها تضعیف شده و در اثر کودتاهای داخلی فروپاشیدند و بعد در درون یا در مرزهای همه دولت‌های عربی جنگ در گرفت. مراکش با الجزایر بر سر واحة تندوف وارد جنگ شد؛ لیبی و مصر بر سر قبایل اولاد علی با هم درگیر شدند؛ مصر و سودان بر سر حلاب و شلاتین و… با هم درگیر شدند؛ مصر و فلسطین بر سر مثلث العوجیه با هم وارد جنگ شدند؛ و سوریه و لبنان برسر وادی الحمه، سپس جنبش‌های ناسیونالیستی عرب شکل گرفت تا این ملت ازهم‌پاشیده را در یک قالب سیاسی واحد قرار دهد. اوج این حرکت همان اعلام جمهوری عربی متحده در سال‌های ۱۹۸۵–۱۹۶۱ بود، اما بعد از شکست سال ۱۹۶۷ دولت‌های ملی ضعیف شده و از داخل و خارج خورده شدند. پس از آن حرکت‌هایی شکل گرفت که فراتر از مرزهای دولت ملی یا ناسیونالیسم عرب بود و رؤیای بازسازی «خلافت» را به همان شکلی سنتی در سر می‌پروراند. به‌این‌ترتیب چشم‌انداز آتی بیش از آنکه بود مغشوش شد.

اکنون برخی از دولت‌های عربی از هم گسیخته و به دولت‌های کوچک‌تر مذهبی و طایفه‌ای تقسیم شده‌اند. دراین‌میان اسرائیل با پشتیبانی غرب و به‌ویژه آمریکا، خود را قوی‌ترین دولت منطقه می‌داند. درواقع اسرائیل بدون واردشدن در جنگی برنده آن بوده و در مقابل، اعراب بازنده‌اش. نتیجه آن ازهم‌گسیختگی بیشتر یا شورش طوایف علیه یکدیگر و مهاجرت و ترک کشور بوده است. کسی هم که مانده باید در انتظار قربانی‌شدن بوده و لحظه مرگ و خلاصی خود را انتظار بکشد.

اکنون پرسش این است که چه باید کرد؟ اعراب دولت‌های ملی‌گرا و ناسیونالیستی را آزمودند. بین شیعه و سنی یا کرد و عرب جنگ است؟ هرکس به دیگری فکر می‌کند و اینکه گردش‌را بریده و خوش را بریزد، کلمه «داعش» در نظر غربی‌ها کوبی مساوی با اسلام شده است؛ چهره اسلام مخدوش شده است. افراد بی‌گناهی در پایتخت کشورهای غربی با نام داعش کشته می‌شوند. نفرت بین مسیحیان و مسلمانان جایگزین دوران گفت‌وگو و تبادل‌نظر شده است.

منبع: الاتحاد

یادداشت

رویارویی در سوریه

«ایگور کوناشنکوف»، سخنگوی وزارت دفاع روسیه، در جریان برگزاری کنفرانسی مطبوعاتی اعلام کرد که علائمی وجود دارد که نشان می‌دهد نیروهای مسلح ترکیه برای انجام عملیات فعال در داخل مرزهای سوریه آماده می‌شوند. او می‌گوید، هرچند تلاش شده است که نشانه‌های این مداخله مخفی بماند اما آنچه در مرز سوریه و ترکیه اتفاق می‌افتد، نشانگر آمادگی دولت ترکیه برای انجام مداخله نظامی در سوریه است. ترکیه از زمان ساقطکردن جنگنده روسیه، به‌دفعات اعلام کرده است که هوایماهای روسیه حریم هوایی این کشور را نادیده گرفته و برای مدتی بسیار کوتاه وارد آسمان ترکیه شده‌اند. اما این ادعاها از سوی دولت روسیه به‌عنوان فرافکنی و اغفال ذهنان عمومی از طریق اخبار کذب در رسانه‌ها تلقی شده و آنان مدعی شده‌اند که دولت ترکیه به دلیل ناتوانی در برابر عملیات هوایی روسیه در نزدیکی مرزهای ترکیه و به‌خطر بیم ازدست‌رفتن مواضع مهم در مناطق ترکمن سوریه اقدام به این کار می‌کند. پیش‌تر آنکارا دولت روسیه را به دلیل بمباران مناطق «بایر بوجاق» (مناطق ترکمن‌های سوری) مورد انتقاد قرار داده و گفته بود که روسیه به‌جای حمله به مواضع «داعش» سعی دارد مناطق ترکمن‌های سوری را بزند. اما روسیه ترکمن‌های سوری را نیز جزء گروه‌های معارض سوری و تحت حمایت دولت ترکیه دانسته و تلاش کرده که مواضع موجود در دست آنان را که به نحوی محل امن انتقال نیرو، مهمات و سایر ملزومات از طریق مرزهای ترکیه به داخل سوریه بوده است، از دست مخالفان خارج کند. البته ادعای آنکارا در این راستا بوده است که دولت روسیه تلاش بر آن دارد که مواضع تحت کنترل ترکمن‌ها را از دستشان خارج کرده و زمینه پیشروی نیروهای گرد سوری وابسته به حزب «اتحاد دموکراتیک سوریه» را فراهم آورد.

اما با کشته‌شدن «ابراهیم کوچوک»، رئیس تشکیلات موسوم به «ولکو اواجقی» منطقه فاتح استانبول که از شاخه‌های جوان حزب «حرکت ملی» ترکیه هستند، معلوم شد که بینمکی دولت ترکیه نه به خاطر ازدست‌رفتن اراضی تحت کنترل ترکمن‌ها که به دلیل عدم امکان کنترل آن مناطق توسط نیروهای ملی‌گرای ترکیه است. پیش‌تر نیروهای جوان ملی‌گرا موسوم به «الین‌ها» که وابستگی به حزب «اتحاد بزرگ» ترکیه داشتند، حضور عینی خود را در شمال سوریه نشان داده بودند. اما از ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۵ که روسیه عملاً وارد جنگ در سوریه شد و ضمن بمباران نیروهای تروریستی داعش، مواضع نزدیک به لاذقیه و همچنین بایر بوجاق را هدف حملات هوایی قرار داد، شاخه آرمان‌گرای حزب حرکت ملی دیگر به‌جای حضور مخفیانه، به صورت آشکار وارد کارزار شدند. به‌همین‌دلیل گمان می‌رود تلاشی که ترکیه برای خروج داعش از آن مناطق و واگذاری به ترکمن‌ها صرف کرده و اکنون به‌واسطه حملات روس‌ها می‌رود که از دست ترکمن‌ها خارج شود، نگرانی شدید دولت آنکارا را سبب شده است. بنابراین شاید ادعای ایگور کوناشنکوف در آمادگی نیروهای رژیم ترکیه برای ورود به سوریه چندان هم جنبه اوهام و ادعا نداشته باشد.



قصه‌های عامیانه روسی به دوران «یلتسین» و «پوتین»

راز محبوبیت تزار روس

سایاوش رزمند

درست می‌گوید، اما چند نکته را جا می‌اندازد که این ویژگی‌ها مربوط به الیگارشی دوران یلتسین بود و الیگارش‌های هم‌پیمان با پوتین مانند خود او چهره‌ای ملی به خود گرفته‌اند که آن هم دلیلش را به‌راحتی می‌شود در ناتوانی بازرگانان روسی در اواخر دهه ۹۰ و اوایل قدرت‌گیری پوتین در برابر اقتصادی جهانی‌شده با سرمایه‌های غربی یافت که به‌ناچار آنها را مجبور کرد که یا رودرروی پوتین قرار بگیرند و ناگزیر از صحنه سیاسی- اقتصادی کشور حذف شوند یا اینکه با برتن‌کردن رخت ملی‌گرایی روس، قدم به دوران نوینی بگذارند.

«ویتالای مالکین»، «ولادیمیر پوتانین»، «میخائیل فریدمان»، «ولادیمیر گوسینسکی»، «الکساندر اسمولنسکی» و «الکس کونایخین» تنها چند نام از الیگارش‌های دوران یلتسین بودند که احتمالاً جز معدودی از آگاهان مسائل روسیه یا سروس‌های امنیتی غربی یا شرکای تجاری‌شان در بیرون از روسیه برای دیگران چندان نام‌آشنا نیستند، اما نام‌هایی همچون «یکور گایدار»، «آنتولی چوپایس» و «میخائیل خودورکوفسکی» معروف‌تر از آن هستند که نیاز به معرفی داشته باشند.

خرده‌تجارت شلوار جین، آدامس، سودا و ویدئوکاست و سبکار در دوره یلتسین به تقسیم چندنفره تمامی صنایع مادر روسیه منجر شده بود. با شروع جنگ اول چین و درگیری‌های کانگسترهای شهری که با بحران اقتصادی سال ۱۹۹۸ که دومین فروپاشی مالی روسیه همراه شد، تناثر هجگونه ریاست یلتسین که با حرکات خارج از عرف، الکلیسم و ناراحتی‌های جسمی‌اش به پرده پایانی خود رسیده بود. در روزهای پایانی سال ۱۹۹۹ اما با معرفی ولادیمیر پوتین کمترشناخته‌شده از طرف یلتسین برای اداره پهناورترین کشور جهان همان‌گونه که در روزهای پایانی دسامبر ۱۹۹۱ گورباچف مرگ اتحاد جماهیر شوروی را اعلام کرده بود. عملاً یک خدهنده حکمرانی طرفدار اقتصاد آزاد لیبرال‌مسلك به‌همراه الیگارش‌ها و مافیاهای خرد و متوسط به پایان رسید. قرن جدید برای روس‌ها قرن «ولادیمیر ولادیمیریویچ پوتین» بود.

سورپوتین و پسران خوب «افاس‌بی»

«لوک هاردینگ»، نویسنده و گزارشگر روزنامه انگلیسی «گاردین» در مسکو، در کتابش، «دولت مافیایی»، روایتی تکان‌دهنده از روسیه پوتین ارائه می‌دهد که نژادپرستی، زدوبندهای پشت‌پرده و قدرت بی‌مصر وارث «ک‌ک‌ب» یعنی «افاس‌بی» (سرویس امنیتی فدرال) بر تمامی روابط روزمره مردم سایه گسترده است. پوتین که در هزاره جدید قدم به کرملین گذاشت، بخشی از الیگارش‌های حاکم نبود که از درون دایره امنیتی «افاس‌بی» قدرت را قبضه کرد. در پی جنگ قدرت الیگارش‌ها با رئیس‌جمهور جدید بود که پروازهای مسکو به لندن، یک‌طرفه سیری صعودی به خود گرفت و میلیاردرهای ناراضی از وضع جدید سر از

روسیه امروز دولتی یاغی نیست که درعوض بخشی از نظم نوین جهانی محسوب می‌شود که از دسامبر ۱۹۹۱ به شکلی یک‌جانبه اداره می‌شد. از نگاه پوتین و دستگاه اجرانی‌اش سیاست جهانی دوباره به چرخ عادی‌اش بازگشته که در آن روسیه نه‌تنها خود را قدرتی بسیار فراتر از چین، هند یا برزیل می‌داند بلکه ابرقدرتی می‌پندارد هم‌سنگ با ایالات متحده آمریکا

.



حکایت شده است که به سال ۱۹۹۵ مردی حدود ۶۴سال را که تنها زیرپیراهنی بر تن داشت و به‌دنبال نگه‌داشتن تاکسی برای یافتن پیتزافروشی بود، یافتند. مکان خیابان پنسیلوانیا در شهر واشنگتن بود و فرد موردنظر «بوریس یلتسین»، رئیس‌جمهوری کشور تازه‌تأسیس «فدراسیون روسیه»، بود در دیداری رسمی از ایالات متحده آمریکا.

این داستان کوچک شروع خوبی برای این خواهد بود که بیایم چرا «ولادیمیر پوتین»، رهبری محبوب برای مردمان نه‌فقط روسیه که بسیاری از دیگر جمهوری‌های امروز مستقل بازمانده از اتحاد شوروی است. برای شناخت او باید به سیاستمداران و حاکمان پیش از او بازگشت؛ آثانی که با ثروت ملی شوروی دست به قمار «شوگ‌درمانی» اقتصادی در نیمه دهه ۹۰ میلادی زدند. وقتی به حاکمان سیاسی اشاره می‌کنیم به بیان راحت‌تر از جنگ سالاران، نوکیسه‌های اقتصادی، واسطه‌های کالاهای استراتژیک و دلال‌های «اوراق ملی روسیه» در آن دوران سخن می‌گوییم. در یک کلمه ساده ما در حال صحبت از «الیگارش‌ها» هستیم.

ودکا و باروت: مافیابر فراز کرملین

عصر شکوهمند بی‌قانونی از آنجا آغاز شد که «پیک‌بنگ» لهستانی وقتی به روسی ترجمه شد و «شوگ‌درمانی اقتصاد روسیه» نام گرفت، به‌شدت رنالیستی روی گورها شامل عضوهای رده‌پاین‌تر رؤسای گروه‌های تبهکار می‌شود که آنها را یا در کنار اتومبیل‌های اروپایی‌شان با ساعت‌ها و زینت‌الات طلا نشان می‌دهد یا در حال خوش‌گذرانی؛ با چاشنی خانواده و صداالبته کلیسای ارتدکس روس که ناظر بر زندگی معنوی تمام روس‌های جهان است، از موناگو تا لندن و گورونی. یک نکته کوچک اما باقی می‌ماند و آن تاریخ مرگ بسیاری از آنان است که معمولاً سال‌های ۹۴-۱۹۹۳ را دربر می‌گیرد که همان دوران شکفت‌انگیز سقوط روسیه و خیزش دنیای تبهکاری را نمایندگی می‌کنند.

از روسیه خارج شویم و قدم به قفقاز بگذاریم؛ به کشوری محصور در خشکی با اقتصادی تحت تحریم همسایگان ثروتمندش، ترکیه و آذربایجان که با مسائل عدیدۀ اقتصادی و موج مهاجرت شهروندانش روبه‌رو است. روی سخن ما اولین کشور مسیحی جهان و نماد تلاش یک ملت برای زنده‌نگه‌داشتن هویتی ملی یعنی جمهوری ارمنستان است. نام «گاییک ساروکیان» را احتمالاً تمام مردمان ارمنی شنیده‌اند که امثال او و دیگر الیگارش‌های ارمنی کم نیستند که با بازوی اجرایی «آخرت‌یونس» (یا «انجمن اخوت») بر سیاست ارمنستان تأثیر و اقتصاد خرد و کلان را کنترل می‌کنند. روستای «زرنج» در خارج از پایتخت ایروان نمادی از برهنگی تازه به‌دوران‌رسیده‌ها در کشوری با مشکلات بی‌شمار است. کاخ

«ساروکیان» به سبک بناهای تزاری در کنتراستی باورنکردنی با خانه‌های روبه‌فروپاشی بازمانده به دوران شوروی اطرافش است. این داستان را می‌توان به زبان اوکراینی، آذربایجانی، ازبک، ترکمنی یا تاجیک هم ترجمه کرد و نام شخصیت‌ها و شهرها را تغییر داد، اما به پاسخی مشابه رسید. «الکساندر لیدوف»، میلیاردر و سیاستمدار روس که به‌واسطه فعالیت‌های انسان‌دوستانه و فرهنگی‌اش شناخته‌شده‌تر است تا اینکه روزگاری بخشی از الیگارش حاکم بر مناسبات روسیه بوده، (او دارای سهام‌های چشمگیری در آئروفلوت، گازپروم و… است) در رابطه با فرهنگ حاکم بر میراث‌خواران شوروی معتقد است که ثروت مادی برای آنها کاملاً احساسی یا حتی مسئله‌ای معنوی محسوب می‌شود و آنها ابایی از نمایش بی‌فرهنگی خود یا خرید کشتی‌های تفریحی و ریخت‌وباش‌های بیمارگونه ندارند یا حتی یک‌بار قدم به سالن‌های تئاتر یا نمایشگاه‌های هنری نگذاشته‌اند. لیدوف